

آغاز حرفه وراقت در میان مسلمانان

مهدی مجتهدی^۱؛ احمد بادکوبه هزاوه^۲؛ محسن معصومی^۳

(دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۱۱/۱۲ - پذیرش نهایی: ۱۳۹۱/۰۶/۱۹)

چکیده

وراقت به عنوان یکی از مشاغل رایج در میان مسلمانان، نقش مهمی در تولید و ترویج کتاب داشته است. به کسی که در این پیشه فعالیت داشت وراق گفته می‌شد. حال سؤال این است که حرفه وراقت چگونه آغاز شده است؟ از آنجا که بنا بر نظری مشهور، شروع ساخت کاغذ در میان مسلمانان مربوط به نیمه قرن دوم است؛ برخی از محققان معتقدند که وراقت با ورود اسیران کاغذ ساز چینی به سمرقند پس از نبرد طراز (۱۳۴ق) شکل گرفته و کلمه وراقت از ورق به معنی کاغذ گرفته شده است. در مقابل نظری وجود دارد که ورود کاغذ را مدت‌ها پیش از این تاریخ دانسته است. این نوشتار بر آن است تا با بررسی منابع و گزارش‌های موجود، تصویری روشن از آغاز این شغل در میان مسلمانان به دست دهد و دو نظر مشهور در این باره را بازخوانی کند. به نظر می‌رسد به رغم ورود کاغذ در نیمه قرن دوم، ارتباطی میان این واقعه و آغاز وراقت وجود ندارد و وراقت در نیمه دوم قرن اول هجری شکل گرفته است.

کلید واژه‌ها: وراقت، وراقان، کاتبان قرآن، کاغذ، ورق، مصحف.

طرح مسئله

وراقان یکی از گروه‌های شغلی مطرح در تمدن اسلامی هستند. بررسی متون تاریخی و مهم‌تر از آن، منابع شرح حال عالمان مسلمان حاکی از اشتغال جمع قابل توجهی از

۱. دانشجوی دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران. رایانامه:

tarikhname@gmail.com

۲. دانشیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران. رایانامه: hazaveh@ut.ac.ir

۳. استادیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران. رایانامه: mmasumi@ut.ac.ir

آنان به این شغل است. اما فارغ از این قضیه، این پرسش مطرح است که چنین شغل و حرفه‌ای چگونه شکل گرفته است.

محققانی که در آثار خود به وراقان و شغل آنها، وراقت، اشاره‌ای کرده‌اند؛ اگر به پیشینه و آغاز آن هم نظر داشته‌اند، به یک رخداد تاریخی در این باره استناد می‌کنند. این واقعه تاریخی، نبردی است میان مسلمانان و چینیان در منطقه مرزی میان آنها که به نبرد طراز یا تلاس مشهور است. گفته شده که در این نبرد جمعی از چینیان به اسارت مسلمانان درآمدند و به سمرقند برده شدند. در میان این اسیران گروهی از پیشه‌وران چینی بودند که برخی از آنها در ساخت کاغذ مهارت داشتند. با فعالیت آنها در سمرقند و ساخت کاغذ در این شهر، به تدریج کاغذ ساخته شده در سمرقند به یکی از مهم‌ترین محصولات آن تبدیل و به همه جا صادر شد.

براساس این نظریه با رواج کاغذ که از آن به «ورق» تعبیر شده است، حرفه‌ای به نام «وراقت» شکل گرفت و وراقان که شاغلان در این حرفه بودند به تدریج بخش مهمی از فعالیت‌های فرهنگی و به صورت خاص، تولید کتاب، را بر عهده گرفتند.

در این میان، یکی از نویسندگان معاصر، با تردید در اعتبار تاریخی منبع مشهوری که این واقعه را مطرح کرده است، در صحت چنین رخدادی شک کرده و معتقد است نقش نبرد طراز در ورود کاغذ به سرزمین‌های اسلامی بیش از اندازه پر رنگ شده و نتیجه گرفته که ساخت کاغذ مدت‌ها پیش از این واقعه در میان مسلمانان رواج داشته است. البته وی نیز شکل‌گیری وراقت را به ورود کاغذ پیوند داده است و از کاغذ به ورق تعبیر کرده است.

در این نوشتار ابتدا با بررسی منابع مربوط به نبرد طراز، صحت این رویداد و نقش آن در رواج کاغذ مشخص شده و با بررسی مفهوم ورق در متون لغوی و ارائه شواهدی در مورد وراقت و وراقان، دو نظریه رایج مبنی بر ارتباط کاغذ با آغاز وراقت مورد نقد قرار گرفته است. سپس بر اساس گزارش‌های موجود، تصویری روشن از آغاز حرفه وراقت در نیمه دوم قرن اول هجری ارائه شده است.

۱. دو نظریه رایج مبنی بر ارتباط کاغذ با آغاز وراقت

در معدود تحقیقاتی که درباره نسخ خطی، خط و کتابت در میان مسلمانان صورت گرفته است، شاهد برخی اشاره‌های گذرا به وراقان و حرفه آنان هستیم. به طور معمول،

محققان می‌کوشند تا به نخستین نمونه‌های هر پدیده تاریخی و اجتماعی دست یابند؛ وراقت نیز به عنوان حرفه و فعالیتی که نقش مهمی در تمدن مسلمین داشت، پدیده‌ای است که محققان معاصر کوشیده‌اند، هرچند اجمالی، تصویری از آغاز شکل‌گیری آن ارائه دهند و پیشینه تاریخی آن را روشن سازند.

از نظر برخی از پژوهشگران، وراقت با شروع ساخت کاغذ در سرزمین‌های اسلامی شکل گرفته است (سعید، ۱۵۴؛ مرسی، ۳۰۲). برخی از محققان، ظهور وراقت را در عصر عباسی دانسته‌اند (شاکر، ۶۹؛ مرسی، همانجا)، و معتقدند پیش از آن، به خاطر کمبود کاغذ در عهد اموی، وراقت شکل نگرفته بود (قاری، ۲۲) و کسی به داشتن چنین شغلی شناخته نشده بود (شاکر، ۶۸). از این نقطه نظر، وراقت و اصطلاح وراق، که به شاغلان در این حرفه اطلاق می‌شد، از واژه ورق به معنی کاغذ ریشه گرفته است (Bloom, 47).

از سوی دیگر و بنا بر قول مشهور، پس از نبرد طراز (حدود ۱۳۴ق) کاغذ وارد سرزمین‌های اسلامی شد. حال این پرسش مطرح است که آیا وقوع چنین رخدادی، موجب ورود کاغذ به سرزمین‌های اسلامی شده است؟ این سؤال در واقع، تردیدی است که بلوم^۱ آن را مطرح کرده است و ورود کاغذ را پیش از این تاریخ تخمین می‌زند. پس چون او وراقت را با کاغذ مرتبط دانسته است (ibid)، از این نظر، شکل‌گیری وراقت پیش از نبرد طراز خواهد بود.

وی از نظر تاریخی، اعتماد چندانی به کتاب *لطائف المعارف* ندارد. کتابی که تنها منبع مورد استناد او درباره اسیران چینی و معرفی کاغذ توسط آن‌ها به مسلمانان است. وی گزارشی را که در این کتاب آمده است، یک داستان (idem, 42) می‌داند. از دلایل او برای تضعیف این گزارش، فاصله مؤلف کتاب با واقعه مذکور است که چیزی حدود سه قرن می‌شود (ibid). او همچنین کتاب *لطائف المعارف* را کتاب دانستنی‌های سرگرم‌کننده و نادر^۲ می‌خواند، و آن را از منابع عامه پسند ادب عربی می‌داند (idem, 43). او داستان گزارش اسیران چینی را بیشتر استعاری می‌داند تا حقیقی؛ که تنها برای توضیح ورود کاغذ به سرزمین‌های اسلامی ارائه شده است (idem, 45).

1. J. M. Bloom
2. Book of Curious and Entertaining Information.

۲. نبرد طراز

اولین گام برای شناخت ریشه وراقت در تمدن اسلامی با حل این مسئله رقم می‌خورد که آیا شکل‌گیری صنعت کاغذ سازی در سرزمین‌های اسلامی با اسیران چینی در نبرد طراز، قابل اثبات است؟

نبرد طراز یکی از مهم‌ترین نبردهایی است که در تاریخ مسلمانان در ماوراء النهر رخ داده و از معدود درگیری‌هایی است که میان مسلمانان و چینیان به وقوع پیوسته است. علت جنگ، اختلاف میان اخشید (حاکم فرغانه) و حاکم شاش (چاچ) بوده است. اخشید برای غلبه بر حریف از حاکم چین کمک می‌طلبد و او صد هزار نفر را به یاری او گسیل می‌کند. آنان شهر شاش را محاصره می‌کنند. حاکم شاش تسلیم حکومت چین می‌شود. با رسیدن خبر این شکست به ابومسلم (د ۱۳۶ق)، وی زیاد بن صالح (د ۱۳۵ق) را به جنگ با ایشان روانه می‌کند. دو سپاه در رود طراز با هم برخورد می‌کنند و زیاد پیروز می‌شود. گفته شده که زیاد بن صالح قریب به پنجاه هزار تن از چینیان را کشت و بیست هزار تن را به اسارت گرفت و بقیه نیز به چین گریختند (ابن اثیر، *الکامل*، ۴۴۹/۵، ابن خلدون، ۲۲۴/۳).

در *تاریخ الاسلام* ذهبی افزون بر گزارش ابن اثیر، سخن از اعزام سپاهی از خراسان به سمرقند است که شامل دو سپاه از مرو و طخارستان بود. محاصره کنندگان با شنیدن خبر رسیدن سپاه مسلمانان عقب نشینی کردند و درگیری اصلی در شهر طلخ میان دو طرف اتفاق افتاد که در پی آن هر دو گروه به سختی مقاومت کردند. این گزارش می‌افزاید که چینیان شبانگاه عقب نشینی و فرار کردند (۳۴۷/۸). گزارش مختصری از این واقعه در کتاب *النجوم الزاهرة* آمده است که می‌افزاید، این واقعه پیش از سرپیچی زیاد بن صالح، حاکم سمرقند، از ابومسلم روی داده است (ابن تغری بردی، ۳۳۰/۱). در مورد تاریخ دقیق نبرد طراز یا نبرد رود طراز اختلاف است. بنا بر قول ابن اثیر و ابن خلدون، این جنگ در ذیحجه سال ۱۳۳ هجری قمری اتفاق افتاده است. ذهبی رسیدن سپاه خراسان را ماه شوال سال ۱۳۴ هجری قمری دانسته و ابن تغری بردی گزارش خود را ذیل حوادث سال ۱۳۵ هجری قمری آورده است (همانجاها).

در دو منبع اول به اسرای چینی اشاره شده است. به طور طبیعی هر جنگی شماری اسیر نیز دارد، از این رو گرچه دو منبع بعد اشاره‌ای به اسیران چینی نکرده‌اند، این احتمال که اسیرانی در این جنگ، به خصوص از طرف مغلوب، داشته باشد قابل قبول

است. بنا بر این درباره وقوع جنگی میان مسلمانان و چینیان تردیدی نیست. همچنین بنا بر گزارش موجود و بنا بر طبیعت هر جنگی، گروهی از چینیان توسط مسلمانان اسیر شده‌اند.

رابطه میان ورود کاغذ به جهان اسلام و جنگ طراز چیست؟ به خصوص که منابع پیش گفته از ماجرای کاغذسازی سخنی به میان نیاورده‌اند. برای پاسخ به این سؤال منابعی بیشتر به کمک محقق می‌آید که غیر مستقیم به موضوع اشاره دارند. مشهورترین منبعی که به ماجرای اسرای کاغذ ساز اشاره کرده است، کتاب *ثمارالقلوب فی المضاف و المنسوب* اثر ابومنصور ثعالبی (د ۴۲۹ق) است. ثعالبی در بخشی از این کتاب به انتساب برخی از شهرها و مناطق به یک ویژگی یا محصول خاص پرداخته است. مانند قراطیس مصری، سیب شامی، شمشیر هندی، شکر اهوازی، ... و مُشک تبتی. او درباره سمرقند از کاغذهای آن یاد می‌کند که از ویژگی‌های این شهر است و جز در سمرقند و چین، در جای دیگری چنین محصولی یافت نمی‌شود (ثعالبی، *ثمارالقلوب*، ۵۴۳). او از اطلح [کذا] به عنوان محل جنگ با چینیان یاد کرده است. در این نبرد زیاد بن صالح از چینیان کسانی را به اسارت گرفت که کاغذ می‌ساختند. صنعت کاغذ سازی تا به آنجا در سمرقند رو به فراوانی نهاد که به تجارت مردم تبدیل شد و خبر آن همه جا پخش شد و در همه شهرها مورد استفاده قرار گرفت (همانجا). ثعالبی در اثر دیگرش یعنی *لطائف المعارف* نیز عیناً به همین مطلب درباره کاغذ سمرقندی اشاره می‌کند (ص ۱۲۶). *لطائف المعارف* همان کتابی است که به واسطه چاپ آن در اروپا، مورد استفاده غربیان بود و بلوم در طرح نظریه خود به آن استناد می‌کند. بلوم با آنکه از ثعالبی به عنوان مورخ یاد کرده است (Bloom, 42)، گزارش او را داستان می‌نامد و کتاب *لطائف المعارف* را متعلق به سبک ادبیات عامه پسند می‌داند. این سخن بلوم چندان وجهی ندارد. شایسته است بدانیم که ثعالبی به عنوان یک مورخ، در ابتدای مقدمه این کتاب، تصریح می‌کند که آن را از کتب تواریخ و اخبار برگرفته است (ص ۲). حتی با فرض قبول ادعای بلوم درباره کتاب مذکور، نمی‌توان کتاب مشهورتر ثعالبی را نیز با این ادعا تضعیف کرد. ثعالبی این گزارش را در کتاب دیگر خود، *ثمارالقلوب فی المضاف و المنسوب*، نیز آورده است. نکته قابل توجه این است که با مقایسه بین این دو کتاب مشخص می‌شود که *لطائف المعارف* نسبت به *ثمارالقلوب* حاوی مطالب تاریخی بیش‌تری است.

مهم‌تر از مطلب فوق، سندی است که ثعالبی برای این گزارش ارائه کرده است. او خبر اسیران چینی را به نقل از صاحب کتاب *المسالک و الممالک* نقل کرده است. می‌دانیم که کتاب‌های متعددی با عنوان *المسالک و الممالک* توسط مسلمانان نگاشته شده است. در چند کتابی که با این عنوان در دست است چنین گزارشی وجود ندارد، ولی به احتمال زیاد، کتاب مذکور همان *المسالک و الممالک* اثر جیهانی (تألیف ۳۰۹ق) است و همان‌طور که آقای بلوم اشاره کرده است، متعلق به یک قرن پیش از ثعالبی است (idem, 43). در حقیقت شاهد اخیر، دو اشکال بلوم بر گزارش ثعالبی را رفع می‌کند. یعنی او هم از متنی کهن‌تر بهره برده است و هم این متن متعلق به منابع جغرافیایی - و نه ادبی - است.

اکنون که احتمال ورود کاغذ توسط چینیان تقویت شد، لازم است چند گزارش مهم دیگر درباره صحت این مطلب مورد توجه قرار گیرد. ابوریحان بیرونی (د ۴۴۰ق) وقتی در سخن از آداب و رسوم هندیان به کتابت آن‌ها می‌رسد، به موادی که مسلمانان استفاده می‌کنند نیز اشاره کرده است. او پس از پوست، از پاپیروس (بردی) یاد می‌کند که تا نزدیک عصر او هم مورد استفاده بوده است. سپس کاغذ را به عنوان جدیدترین ماده مورد استفاده مسلمانان نام می‌برد که اصل آن از چین است و می‌افزاید: «صنعت ساخت کاغذ را اسیرانی از چینیان، در سمرقند ایجاد کردند» (ص ۱۱۹).

پیش از ابوریحان، ابن ندیم هم به این نکته اشاره کرده است. وی وقتی از انواع ورق‌ها صحبت می‌کند، از کاغذ خراسانی که از پنبه ساخته می‌شود یاد می‌کند. سپس به سابقه ورود و ساخت آن اشاره می‌کند. او یکی از اقوال مطرح درباره این کاغذ را چنین نقل می‌کند: «گفته می‌شود که [نخستین بار] صنعت‌گرانی از چین این کاغذ را به شکل کاغذ چینی، در خراسان ساخته‌اند» (ص ۲۳).

پیش از هر دوی این عالمان، جاحظ (د ۲۵۵ق) کتابی درباره تجارت و محصولات سرزمین‌ها تدوین کرده است. وی در باب محصولات، کاغذ را یکی از محصولاتی معرفی می‌کند که از چین به سرزمین‌های دیگر صادر می‌شود (جاحظ، *التبصرة بالتجارة*، ۲۸) و تنها محصولی که از سمرقند نام می‌برد نیز کاغذ است (همو، ۲۶).

دانستنی است که کاغذ چینی و خراسانی که بنا بر نقل ابن ندیم، از نظر ساختار، منشأ یکسانی داشتند (همانجا)، مورد استفاده جاحظ هم بوده است. وی در رساله‌ای که

پاسخ به نامه ابن زیات است، تصریح می‌کند که کتاب‌هایش را نه بر پوست، بلکه بر روی کاغذ چینی و خراسانی می‌نویسد (همو، *الرسائل الادبیه*، ۳۴۱).

افزون بر این‌ها باید گزارش‌های فراوان منابع از کاغذهای سمرقندی و خراسانی را نیز قرار داد که تأکیدی است بر خاستگاه کاغذ مورد استفاده مسلمین در سمرقند. گفتنی است که در پژوهش‌های غربی، که نگاهی به منابع چینی هم دارند، اشاره می‌شود که مسلمانان ساخت کاغذ را از چینیان، و بالاخص از اسیران چینی نبرد طراز^۱ در ۷۵۱م آموخته‌اند (Needham, 230; Temple, 95; Tsien, 297).

با توجه به آنچه تاکنون مورد بررسی قرار گرفته است باید گفت نظر کسانی که آغاز ساخت کاغذ در سرزمین‌های اسلامی را مورد تردید قرار داده‌اند، قابل پذیرش نیست. رخدادی که در نیمه قرن دوم هجری قمری به وقوع پیوست یکی از مهم‌ترین اتفاقات فرهنگی است که در تمدن بشری رخ داده؛ چرا که در حقیقت، جهان از طریق تمدن مسلمانان با این اختراع چینیان و شیوه ساخت آن آشنا شد. اما بنا بر موضوع مورد بحث این نوشتار، آنچه اهمیت دارد این است که هرچند آشنایی مسلمانان با ساخت کاغذ، در رشد و شکوفایی مکتوبات و تولید کتاب نقش داشت، ولی ارتباطی با آغاز حرفه‌ای به نام وراقت (الوراقه) نداشته است!

۳. ورق یا کاغذ؟ واکاوی یک اشتباه

در ابتدا اشاره شد که برخی از محققان ریشه وراقت را از ورق به معنی کاغذ دانسته‌اند (برای نمونه: Bloom, 47) و بر این اساس رابطه تنگاتنگی را میان آغاز این حرفه و ساخت اولین نمونه کاغذ در سمرقند جستجو می‌کنند. اما بررسی دقیق‌تر حاکی است که این برداشت حاصل یک نتیجه‌گیری شتاب زده از مفهوم واژه ورق است. در گام نخست، با بررسی آثار لغت شناسان مسلمان می‌توان به این نتیجه رسید که هیچ اختلافی درباره ریشه لغوی وراقت وجود ندارد. منابع لغوی و معاجم، دو واژه وراق و وراقت را ذیل ریشه و ر ق آورده‌اند.

۳-۱. معنی لغوی ورق

ورق در زبان عربی دو معنی اصلی دارد. معنی اول که مشهورتر است، دال بر خیر و مال (ابن فارس، ۱۰۱/۶) و از ورق یا همان برگ درخت گرفته شده است. چنانکه

1. Talas

می‌گویند: ورق الشجر: اخرج ورقها. یعنی برگ درخت در آمد (فراهیدی، ۲۱۰/۵). ورق به معنی برگ در قرآن یاد شده است «... وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا...» (انعام، ۵۹) و دیگری درباره آدم و حوا «... وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ...» (اعراف، ۲۲؛ طه، ۱۲۱). وَرَقَةٌ به معنی برگ درخت در زبان سریانی ورقا (Warqa) گفته می‌شود (مشکور، ۹۷۹/۲).

معنای دوم برای ورق، به معنی نوعی رنگ است. ورقه رنگی شبیه شن [تقریبا خاکستری مایل به سیاه] است که به حیوان و انسان و اشیاء اطلاق می‌شود. مانند شتر اورق یا کبوتر ورقاء (ابن فارس، ۱۰۱/۶-۱۰۲).

از معنای نخست ورق، واژه وَرَقٌ به معنی نقره و نیز دراهم [نقره مسکوک] به کار رفته است که به صورت اوراق جمع بسته می‌شود (ابن درید، ۷۹۶/۲). این معنی هم در قرآن آمده است: «... فَأَبْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرُوا أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ...» (کهف، ۱۹). حضرت علی علیه‌السلام در کلامی می‌فرمایند: «إخزن لسانک كما تُخزن ذهبک و وَرَقک...» یعنی زبانت را نگاه دار همان گونه که طلا و نقرهات را نگاه می‌داری (شریف رضی، ۷۱۰، کلام ۳۶۷).

۳-۲. معنی اصطلاحی ورق

از معنی نخست ورق، بعدها معنی جدیدی شکل گرفته است که به چرم و پوست دباغی شده نازک نیز اطلاق شده است. ورق مصاحف (قرآن‌ها) به همین معنی است و مفرد آن را ورقه گویند (فراهیدی، ۲۱۰/۵؛ ازهری، ۲۲۱/۹؛ صاحب بن عباد، ۱۶۶).

با توجه به معانی اولیه و ثانویه ورق، می‌توان به این جمع بندی رسید که لفظ ورق غیر از معنی اولیه خود که با برگ درخت مرتبط بوده است با معنی دیگری هم به کار رفته است. این معنی در اینجا، معنای اصطلاحی ورق به حساب می‌آید. هیچ یک از منابع لغوی معادلی غیر از این برای ورق به کار نبرده‌اند که ذهن را به ماده‌ای غیر از پوست نازک بکشاند. پس نتیجه‌ای که گرفته می‌شود این است که ورق در حقیقت یکی از موادی بوده که برای نوشتن به کار می‌رفته است. طبق همین شاهد مهم، باید گفت که ورق در معنی کهن خود هیچ ارتباطی با کاغذ نداشته است.

۳-۳. ریشه لغوی وراق

وراق اسم مبالغه از ریشه و ر ق است. پیش‌تر آمد که از ریشه ورق، ورق به معنی مال و پول گرفته شده است. در این معنی، وراق به کسی گویند که مال بسیار دارد (ابن درید، ۷۹۶/۲).

در معنی اصطلاحی اما، کلمه وراق از معنی جدید ورق، یعنی پوست نازک دباغی شده، گرفته شده است. لغت شناسان به صراحت واژه «وراقة» را که همان صنعت و پیشه وراق است، از ریشه ورق در معنی جدید آن می‌دانند (فراهیدی، ۲۱۰/۵؛ صاحب بن عباد، المحيط، ۱۷/۶) و لذا وراق کسی است که به وراقت و کتابت می‌پردازد (جوهری، ۱۵۶۴/۴، ابن منظور، ۳۷۵/۱۰).

۴. وراقت چیست؟

به شغلی که وراق به آن اشتغال دارد، وراقت (الوراقة) گفته می‌شد. به نظر نمی‌رسد در وجود چنین شغلی تردیدی وجود داشته باشد. زمخشری ذیل ریشه ورق، در تعریف کاملی می‌گوید: «در ورق نوشت، یعنی بر روی پوست نازک. چنین شغلی، وراقت است» (زمخشری، ۳۲۹/۲). وی هنگامی که ذیل ریشه «ح ر ف» به کلمه «حرفه» به معنی شغل می‌رسد به عنوان بهترین مثال برای یک حرفه از وراقت یاد می‌کند (همو، ۱۸۳/۱). برخی از لغویان، وراق را آن قدر شناخته شده می‌دانند که به جای ارائه هرگونه معادلی، با لفظ «معروف» از آن یاد کرده و پیشه او را وراقت خوانده‌اند (صاحب بن عباد، ۱۷/۶؛ ابن سیده، المحکم، ۵۵۶/۶؛ ابن منظور، ۳۷۵/۱۰). گفتنی است که گاه ضمن اشاره به شغل وراقت (فیروزآبادی، ۲۸۸/۳)، وراق را به عنوان فرد شاغل در کتابت قرآن نیز خوانده‌اند (ابن سیده، المخصص، ۸/۴؛ سمعانی، ۳۰۰/۱۳).

در واقع، وراقان کسانی بودند که به استنساخ و تجلید و تصحیح کتاب اشتغال داشتند (ابن خلدون، ۵۰۳/۱) و وراقت، پرداختن به رونویسی و جلد کردن کتاب بود (الوراقة و هی معانة الكتب بالانتساخ و التجلید: ابن خلدون، ۵۰۲/۱). وراقان کسانی بودند که به شغل وراقی اشتغال داشتند. طبیعت هر شغل و برجسته‌ترین ویژگی هر پیشه و حرفه، کسب درآمد از طریق آن شغل است؛ لذا اساساً به فعالیتی که موجب درآمدزایی نیست نمی‌توان واژه شغل را اطلاق کرد. این خود کلیدی است که کمک می‌کند تا وراقان از غیر وراقان شناخته شوند. بسیاری از کسانی که به رونویسی از

کتابها می‌پرداختند، اغلب این کار را برای خودشان انجام می‌دادند. اما در واقع کسانی که در برابر اجرت و برای دیگران این کار را انجام می‌دادند، به وراقت اشتغال داشتند. این یک شاخص مهم برای حرفه وراقت بود. از همین رو در شرح حال وراقان، به گرفتن دستمزد اشاره شده است. این درآمدی بود که از راه آن زندگی خود را می‌گذراندند (برای نمونه نک: رافعی، ۱۵۵/۱؛ یاقوت، ۲۵۴۲/۶). به این ترتیب برای یافتن نخستین وراقان در میان مسلمانان، باید اولین کسانی را یافت که در برابر اجرت به امر کتابت و نگاشتن اشتغال داشته‌اند.

۵. در جستجوی نخستین وراقان

نگارش آیات قرآن پس از نزول بر رسول خدا(ص)، از مهم‌ترین فعالیت‌های گروه خاصی از مسلمانان بود که به عنوان کاتبان کلام وحی شناخته می‌شدند و قرآن، به عنوان یک متن مکتوب، از آغاز اسلام بسیار مورد توجه بود. آنچه امروزه از آن به عنوان تمدن اسلامی یاد می‌شود، بسیار وامدار قرآن کریم است. یک جنبه این وامداری، معنوی است یعنی همان مفاهیم و آموزه‌های قرآن و جنبه دیگر آن مادی یا شکل ظاهری و نمود بیرونی قرآن است. اشاراتی در قرآن وجود دارد که بر کتابت و مفاهیم مربوط به آن تاکید دارد. مواردی چون: دستور نوشتن گواهی میان دو نفر که رابطه مالی دارند (بقره، ۲۸۲) و اشاره به مفاهیمی مربوط به نوشتن از قبیل قلم (قلم، ۱؛ علق، ۴)، قرطاس و قراطیس (انعام، ۷، ۹۱)، رَقّ (طور، ۳)، کتاب (بقره، ۲، ۴۴، ۵۳، ۷۹)، مسطور (طور، ۲)، صحف (طه، ۱۳۳؛ نجم، ۳۶؛ مدثر، ۵۲؛ عبس، ۱۳؛ تکویر، ۱۰؛ اعلیٰ، ۱۸، ۱۹؛ بینه، ۲). به این ترتیب از همان آغاز، مهم‌ترین متن دینی مسلمانان، چه از نظر محتوا و چه از نظر ظاهر، آنان را با کتابت و نوشتن مأنوس کرد و چنانکه می‌دانیم، منجر به تداوم سنت نگارش و تولید مکتوبات شد، تا جایی که اکنون می‌توان از تمدن اسلامی به عنوان «تمدن کتاب»^۱ یاد کرد (Atiyah, xiv).

پس از اتمام نزول قرآن، متنی یکپارچه شکل گرفت که بعدها به آن به طور خاص مصحف گفته شد (جاحظ، *الرسائل الادبیه*، ۳۴۲). به مرور زمان افراد مختلف نسخه‌هایی از این کتاب آسمانی را به شیوه‌های مختلف تهیه می‌کردند. بسیاری از مردم خود به رونویسی از یک نسخه کامل می‌پرداختند و افرادی هم از دیگران برای این کار کمک

1. *Civilization of the Book*

می گرفتند (برای نمونه نک: سجستانی، ۳۷۶؛ کلینی، ۱۲۲/۵). برخی از آن‌ها این کار را به امید ثواب و اجر معنوی انجام می‌دادند و در برابر مزدی مطالبه نمی‌کردند (ابن سعد، ۳۱۵/۷)، اما گویا به واسطه کثرت طالبان نسخه‌های قرآن، برخی از افراد به طور خاص به کار رونویسی نسخ قرآن پرداختند و برای این کار اجرتی دریافت می‌کردند. بی‌تردید نسخه‌های قرآن در صدر اسلام فروخته نمی‌شده است (سجستانی، ۳۷۶؛ طوسی، ۳۶۶/۶)؛ لذا در ابتدا بر سر حکم شرعی اخذ اجرت برای رونویسی و همچنین خرید و فروش قرآن، بحث‌های جدی وجود داشت و کسب درآمد از این طریق مورد قبول همگان نبود (نک: ابواب بیع المصاحف و مانند آن در کتاب‌های فقهی - حدیثی. برای نمونه: صنعانی، ۱۱۰/۸ به بعد؛ ابوعبید، ۳۸۹/۱ به بعد؛ کلینی، ۱۲۱/۵ به بعد). با گذشت زمان، افرادی برای استنساخ نسخه‌ای از قرآن به کار گرفته می‌شدند و سفارش دهنده که گاه ورق مورد نیاز را خود تهیه کرده بود، بدون توافق قبلی، مبلغی را در ازای کاری که انجام شده بود پرداخت می‌کرد (طوسی، ۳۶۵/۶، شماره ۱۰۵۴). سپس افرادی پیدا شدند که به صورت حرفه‌ای به رونویسی نسخ قرآن می‌پرداختند، اما در اوایل کار، هیچ اجرتی را شرط نمی‌کردند و هرچه به آن‌ها داده می‌شد، یا بخشی از آن را، قبول می‌کردند (سجستانی، ۲۹۶، ۲۹۵) و اگر حتی پولی به ایشان داده نمی‌شد، چیزی طلب نمی‌کردند (ابن سعد، ۳۱۵/۷). با این همه، کم‌کم چنین پیشه‌ای رواج و رونق یافت و به این ترتیب به زودی حرفه‌ای شکل گرفت که شاغلان در این حرفه، به رونویسی و فروش قرآن می‌پرداختند. این حرفه همان وراقت بود و این افراد نخستین وراقان بودند.

۵-۱. کاتبان قرآن

در قرن اول، معدود افرادی بودند که به کتابت قرآن مشهور بودند. از مضمون گزارش‌های موجود چنین به نظر می‌رسد که آنان به صورت خاص و ویژه‌ای به این کار اشتغال داشته‌اند و به همین دلیل معروف شده‌اند. عبارت «کان یکتب المصاحف» که برای این افراد به کار رفته است حاکی از استمرار و تداوم این فعالیت از سوی آنان است به نحوی که بسیار شبیه فعالیت در یک حرفه به نظر می‌رسد.

برخی از منابع از دو تن یاد کرده‌اند که در قرن اول قرآن می‌نوشتند. یکی ناجیه الطفاوی است که گویا رسول خدا را نیز دیده بود (ابن حجر، *الاصابة*، ۳۱۷/۶) و دیگری

نافع بن ظریف که برای عمر یا عثمان، قرآن می‌نوشت (همو، ۳۲۱/۶). همچنین فردی به نام ابو حکیمه در کوفه و معاصر حضرت علی علیه‌السلام می‌شناسیم که قرآن می‌نوشته است (ابوعبید، ۳۹۸/۱؛ سجستانی، ۲۹۲، ۲۹۳؛ خطیب بغدادی، ۲۶۰/۱).

بنابر آنچه ابن ندیم می‌گوید، خالد بن ابی الهیاج، نخستین فرد در قرن اول بود که مصاحف را می‌نوشت (ص ۹). ابن ندیم که نسخه‌ای از قرآن به خط او را دیده، می‌افزاید که او اختصاصاً برای ولید بن عبدالملک (حک ۸۶-۹۶ق)، قرآن و شعر و اخبار را می‌نوشت. وی در کتیبه‌ای بر دیوار سمت قبله مسجدالنبی با طلا، سوره شمس تا آخر قرآن را نگاشت. او به سفارش عمر بن عبدالعزیز قرآنی نوشت اما چون بهای درخواستی او برای قرآن از نظر عمر زیاد بود، عمر قرآن را پس داد (همانجا). بنا بر قول ابن ندیم فرد مشهور دیگر در صدر اول، مالک بن دینار است. او از موالی سامه بن لوی بن غالب بود. او برای نوشتن قرآن اجرت می‌گرفت (همانجا، نیز نک: ادامه مقاله).

فرد مهم دیگری که باید از او یاد کرد، یزید فارسی بصری، معاصر ابن عباس است (ابن حبان، مشاهیر...، ۱۲۴). او نیز مشهور به کتابت قرآن‌ها بود (ابن عساکر، ۲۶۶/۳؛ ابن کثیر، ۱۹/۶). عبدالرحمن بن هرمز، معروف به اعرج (د ۱۷ق)، نیز از کاتبان قرآن به شمار می‌رفت (ابن حبان، الثقات، ۱۰۷/۵) و به همین خاطر اغلب اوقات ورق به همراه داشت (بخاری، التاریخ الکبیر، ۵۰؛ فسوی، ۶۳۳). گفتنی است که او به فروش قرآن هم می‌پرداخت (مغلطای، ۲۴۷/۸). مسلم بن کبیس، که ابن‌سعد از او در طبقه دوم تابعین شام یاد کرده است (ابن سعد، ۳۱۵/۷؛ قس: ابن حمزه حسینی، ۴۰۴: ابن اکیس یا ابو اکیس)، یکی دیگر از این افراد و از موالی عبدالله بن عامر مقبری بود (ابن حجر، لسان‌المیزان، ۲۹/۶). مطر بن طهمان نیز از کسانی بود که به کتابت قرآن اشتغال داشت (ابن عدی، الکامل، ۳۹۶/۶؛ ذهبی، تاریخ‌الاسلام، ۲۶۸/۸، نیز نک: ادامه مقاله).

۵-۲. فروشندگان قرآن

چنانکه گفته شود، افرادی در قرن اول به کتابت قرآن مشهور بودند. افزون بر آنان، گزارش‌هایی درباره فروشندگان قرآن در دست است که شاهی است بر رواج این کار به مثابه یک حرفه. این موارد به طور معمول با اعتراض و مخالفت برخی از تابعین روبه‌رو می‌شد. به عنوان نمونه، طاووس بن کیسان (حدود ۱۳-۱۰۶ق)، چون از کنار جمعی

گذشت که به فروش قرآن اشتغال داشتند، با گفتن «أنا لله و أنا اليه راجعون»، کراهت خود را اعلام کرد (ابن سعد، ۶/۶۸). ابن عمر نیز چون از کنار «اصحاب المصاحف» می‌گذشت می‌گفت: «چه بد تجارتي است» (بيهقي، ۶/۲۷).

۶. وراقان نخستین

در میان کسانی که در قرن اول و دوم هجری به وراق مشهورند، تقریباً همه به کتابت قرآن اشتغال داشته‌اند. بررسی شرح حال آنان به اجمال نشان می‌دهد که وراقان در واقع با تکثیر و تولید نسخه‌های قرآن کریم به عرصه تمدن مسلمین قدم نهادند. مهم‌ترین افراد از این میان، دو تن از تابعین هستند که در نیمه دوم قرن اول هجری می‌زیسته‌اند.

۶-۱. مطر بن طهمان

مطر بن طهمان وراق (ابن سعد، ۷/۱۸۹) ابوالرجاء، اهل خراسان و در بصره ساکن بود (ابن حبان، الثقات، ۵/۴۳۵). سال مرگ او را به اختلاف، ۱۲۵ (بخاری، التاريخ الصغير، ۳۶۱، ابن حبان، مشاهير، ۱۵۳؛ طبری، المنتخب، ۶۴۷) یا ۱۲۹ (خليفة بن خياط، ۳۱۲) هجری قمری دانسته‌اند (نیز نک: ابن حبان، همانجا). او از موالی علباء سلمی (بخاری، التاريخ الكبير، ۱۷/۴۰۱) یا علباء بن احمد یشکری (ذهبی، تاريخ الاسلام، ۸/۲۶۸) بود.

مطر وراق از کسانی بود که قرآن را می‌نگاشتند (ذهبی، همانجا). به نظر می‌رسد او نخستین کسی باشد که به وراق ملقب شده است. در همه شرح حال‌ها، او را به نام مطر وراق می‌شناسند و این بی‌تردید به خاطر اشتغال او به کتابت قرآن بود. به همین دلیل درباره او گفته‌اند: «در بصره قرآن می‌نوشت و به همین خاطر وراق نامیده شد» (ابن عدی، الكامل، ۶/۳۹۶). شهرت او به کتابت قرآن به حدی است که ابن حجر او را غیر از وراق، مصاحفی هم خوانده (ابن حجر، لسان المیزان، ۷/۳۸۹) که اصطلاحی متاخرتر بوده و از حدود قرن سوم رواج یافته است.

۶-۲. مالک بن دینار

مالک بن دینار از موالی بنی نَاجِیة بن سامة بن لؤی بن غالب القرشی (ابن حبان، الثقات، ۵/۳۸۳) و گفته شده که نسب اصلی وی مالک بن دینار بن داد بهار بن جشنش

بن داذبه (ابن ندیم، ۹) بود. پدرش از اسرای سجستان یا کابل بوده است (ابن عساکر، ۳۹۳/۵۶). وی در زمان ابن عباس (د ۶۸ق) به دنیا آمد (ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ۳۶۲/۵) و به سال ۱۲۸ هجری درگذشت (طبری، *المنتخب*، ۶۴۶). بعضی سال مرگ او را ۱۳۰ هجری قمری و در بصره دانسته‌اند (خلیفه بن خیاط، ۳۱۸) و برخی از منابع آن را مشخص نمی‌کنند و به طور کلی می‌گویند قبل از طاعون [بصره] که در سال ۱۳۱ق رخ داد (ابن سعد، ۱۸۰/۷) درگذشته است (ابن حنبل، ۷۸/۳). درگذشت او را در سال‌های ۱۲۳ و ۱۲۷ و ۱۳۱ هم دانسته‌اند (ابن حبان، *الثقات*، ۳۸۳/۵) که مشهور نیست. او به کتابت قرآن می‌پرداخت (ابن سعد، ۱۸۰/۷) و با اجرتی که از این راه به دست می‌آورد زندگی می‌کرد (ابن حبان، *الثقات*، ۳۸۳/۵). مالک بن دینار یکی از مشهورترین کاتبان قرآن است (ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ۳۶۲/۵) که منابع تاکید کرده‌اند در برابر مزد (بالاجرة) به این کار می‌پرداخت (برای نمونه: ابن قتیبه، *المعارف*، ۴۷۰؛ ندیم، ۹). گفته شده که او در خانه (سجستانی، ۲۹۵) طی چهار ماه، یک نسخه از قرآن را می‌نوشت و اجرت آن را نزد خواربار فروش می‌سپرد و از این طریق روزگار می‌گذراند (ذهبی، همان، ۳۶۴/۵).

منابع از او با عنوان وراق یاد کرده‌اند. برای نمونه، نویسندگانی که به مشاغل نخستین در اسلام اشاره داشته‌اند، او را که به کتابت مصاحف می‌پرداخت، وراق خوانده‌اند (ابن قتیبه، *المعارف*، ۵۷۷؛ ابن رسته، ۲۱۶).

۳-۶. رابطه مالک و مطر به مثابه یک وراق

بنابر آنچه در منابع موجود است، می‌توان گفت که مالک بن دینار و مطر بن طهمان رابطه نزدیکی با هم داشته‌اند. آن‌ها در بصره بودند و هر دو به کتابت قرآن اشتغال داشتند و برای کارشان هیچ مبلغی را شرط نمی‌کردند و آنچه به آن‌ها داده می‌شد، می‌پذیرفتند (سجستانی، ۲۹۶).

بنابر تاریخ درگذشت مطر و مالک، مطر وراق پیش از مالک بن دینار درگذشته است. منابع از طلب مغفرت مالک بن دینار برای مطر وراق یاد کرده‌اند (ابونعیم، ۷۵/۳؛ ذهبی، *تاریخ الاسلام*، ۲۶۹/۸) و اینکه او را بنده دانش خوانده است (ابونعیم، ۷۶/۳).

این دو تن به عنوان نخستین کسانی که به عنوان وراق شهرت یافته‌اند، در دوره‌ای به کار استنساخ قرآن به عنوان یک شغل رو آوردند که هنوز میان صاحب نظران درباره

حکم شرعی این کار اختلاف بود. درباره مطر وراق گفته شده تا زمانی که حسن بصری و شعبی درباره خرید و فروش قرآن نظر مثبتی نداشتند از این کار اجتناب می‌کرد (سجستانی، ۴۰۳) و پس از آن بود که به فروش قرآن پرداخت و پیوسته از این کار دفاع می‌کرد (فسوی، ۴۸/۲؛ سجستانی، ۴۰۳؛ ابن عساکر، ۳۶۳/۲۵). همچنین در منابع به فراوانی از کسب اجازه ضمنی مالک بن دینار از جابر بن زید سخن رفته است. به این ترتیب که مالک هنگام کار او را می‌بیند و نظرش را در مورد کارش جویا می‌شود. او آن شغل را کسبی حلال می‌شمرد که به وسیله آن، کلمات قرآن از ورقی به ورق دیگر منتقل می‌شود (صنعانی، ۱۱۳/۸؛ سجستانی، ۲۹۴ و ۲۹۵؛ بیهقی، ۲۸/۶). قابل توجه است که در بحث از جواز این کار، نقلی وجود دارد که از اجازه حسن بصری به مالک و مطر سخن گفته است (ابوعبید، ۳۹۹/۱) و در مقابل، گزارشی در دست است که بر فرض صحت، گویا این دو تن برای کسب این اجازه، حسن را فریب داده‌اند (سجستانی، ۴۰۳).

۷. وراقان در بازار

به عنوان قرینه‌ای دیگر که می‌تواند شاهی بر مدعای این نوشتار باشد، می‌توان به عبارت مشهوری در متون ادبی اشاره کرد. در این‌گونه متون نکته‌ها و ویژگی‌های مهمی درباره وراقان قابل شناسایی و تحلیل است. عبارت مورد نظر در اینجا، توصیه‌ای است از سوی مهلب بن ابی صفره به فرزنداناش (درباره این خاندان نک: زامباور، ۱۴، ۱۵). او یکی از سرداران نظامی مشهور و از حاکمان خراسان در عصر اموی بود. از قول وی نقل شده که از فرزنداناش می‌خواهد تا از توقف (ایستادن یا نشستن) در بازارها اجتناب کنند، مگر در مقابل زره ساز (زراد) یا وراق (جاحظ، *الحيون*، ۴۰/۱؛ ابن عبد ربه، ۷۹/۲؛ افضسی، ۲۰۱). ابن عبد ربه منظور او از زراد را توجه به جنگ و قصدش از وراق را توجه به علم دانسته است (همان). ابوالفرج اصفهانی بدون ذکر گوینده، همین عبارت را ذیل «مدح الوراقین» آورده است (۱۳۷/۱). این توصیه در سایر متون ادبی کما بیش به همین شکل آمده و به طور خاص، در کنار سایر توصیه‌های مهلب، توسط ثعالبی در کتاب *غرر السیر* (ص ۴۷) نقل شده است.^۱

۱. قس: ابن قتیبه، *عیون الاخبار*، ۲۱۲/۱ که سازنده زین اسب (سراج) را هم افزوده و به جای نایستید گفته نشینید! و ابن عبد ربه، ۱۵۲/۱ که در آنجا به همین ترتیب اما به حیب بن مهلب نسبت داده است. همچنین خوارزمی، *مفید العلوم*، ۵۱۵.

در مجموع، این عبارت بیشتر به مهلب (د ۸۳ق) و به ندرت به پسرش حبیب (د ۱۰۲ق) نسبت داده شده است. افزون بر این، فرد دیگری را نمی‌توان یافت که این عبارت به او نسبت داده شده باشد. بر همین اساس می‌توان گفت که چه گوینده این سخن مهلب باشد و چه پسرش، هر دو در قرن اول می‌زیسته‌اند. به نظر می‌رسد که این می‌تواند قرینه‌ای دیگر باشد مبنی بر رواج وراقت در قرن نخست هجری، که تاییدی است بر شواهد پیشین در این نوشتار.

شاید این سوال مطرح شود که آیا مهلب وراقان را می‌شناخته و با این حرفه آشنا بوده است؟ در پاسخ بهتر است به دو شاهد دیگر توجه کنیم که به تقویت انتساب توصیه مذکور به مهلب کمک می‌کند. از یک سو گزارشی از اصمعی در دست است مربوط به گفتگویی میان مالک بن دینار وراق و مهلب بن ابی صفره (ذهبی، تاریخ الاسلام، ۲۱۷/۸). این ملاقات که به احتمال قوی در بصره روی داده، به اندرز زاهدانه مالک به مهلب می‌انجامد. بنا بر آنچه درباره اشتهار مالک بن دینار به وراق بودن گفته شد، این گزارش می‌تواند حاکی از شناخت مهلب از وراقت و وراقان باشد. از سوی دیگر در میان وراقان قرن اول، فردی را می‌شناسیم موسوم به ابولبابه، مروان وراق بصری. او از موالی بوده ولی در اینکه مولای چه کسی بوده، میان رجالیان اختلاف است. یکی از احتمال‌ها این است که او مولای هند، دختر مهلب بن ابی صفره، باشد (مزّی، ۴۱۲/۲۷). بر این اساس یکی از قدیمی‌ترین افرادی که به وراقی شهرت دارد، در میان اطرافیان مهلب بوده است. از این رو می‌توان مدعی شد که وراقت و وراقان برای مهلب ناشناخته نبوده‌اند.

واضح است که توجه به توصیه مهلب، تنها به عنوان تکمله‌ای بر موضوع این نوشتار است. زیرا دلایل محکم‌تری در باب آغاز وراقت در قرن اول هجری در این بحث آمده است. بنابراین حتی اگر کسی بتواند انتساب چنین سخنی به او را رد کند، باز هم در اصل موضوع نمی‌توان خدشه‌ای وارد ساخت.

۸. وراقان سده دوم

در قرن دوم هجری نیز برخی از افراد به لقب وراق شناخته شدند. آنان در تداوم سنت شغلی وراقان نخستین، همچنان به کتابت قرآن، به عنوان مهم‌ترین فعالیت، اشتغال داشتند و هنوز با آنچه از وراقت در عهد شکوفایی این حرفه در قرن چهارم و پنجم می‌شناسیم فاصله داشتند.

۸-۱. اصبع بن زید وراق

ابو عبدالله اصبع بن زید بن علی الجهنی الوراق (ابن حجر، *لسان المیزان*، ۱۸۰/۷) از موالی جهینه بود و در واسط به کتابت قرآن می‌پرداخت (ابن حبان، *المجروحین*، ۱۷۴/۱). او در سال ۱۵۹ (ابن سعد، ۲۲۷/۷؛ بخاری، *التاریخ الکبیر*، ۳۵/۲) یا ۱۵۷ ق (همو، *التاریخ الصغیر*، ۱۲۲/۲) درگذشت.

۸-۲. عنبسه وراق

عنبسه وراق (ابن حبان، *الثقات*، ۵۱۵/۸) بصری (ابن عدی، ۴۶۵/۶)، (زنده در ۱۶۳ ق) از موالی آل ابی بدیل (طبری، *تاریخ*، ۱۴۶/۸) و یکی از وراقان مشهور قرن دوم است. او نیز به کتابت و فروش قرآن اشتغال داشت. در گزارشی که حاکی از رواج بحث درباره فروش قرآن در قرن دوم است، او از جعفر بن محمد صادق علیه‌السلام (۸۳-۱۴۸ ق) برای فروش قرآن کسب اجازه کرده است (کلینی، ۱۲۲/۵).

۸-۳. ماضی بن محمد وراق

ابو مسعود، ماضی بن محمد بن مسعود غافقی مصری، وراق بود و قرآن می‌نوشت. وی به سال ۱۸۳ ق درگذشت (سمعانی، ۱۲۱/۳؛ ذهبی، *تاریخ الاسلام*، ۳۵۲/۱۲).

نتیجه

بر خلاف آنچه کسانی تصور کرده‌اند، وراقت به عنوان یک حرفه، دست‌کم در نیمه دوم قرن اول هجری رایج بوده و حتی می‌توان گفت که در بازار حضور داشته است. همچنین به رغم اینکه ساخت کاغذ در سرزمین‌های اسلامی، در سمرقند و به دست اسیران چینی نبرد طراز، آغاز شده است؛ شهرت رابطه وراقی با این واقعه بی‌اساس است. این اشتباه مبتنی بر فهم نادرست معنی واژه ورق در زبان عربی و اطلاق آن بر مفهوم جدیدی مثل کاغذ است. سابقه کتابت حرفه‌ای قرآن و وجود افرادی از تابعین در قرن اول که به وراق ملقب بوده‌اند؛ در کنار شواهد دیگر، جایی برای تردید در سابقه کهن وراقت باقی نمی‌گذارد.

منابع

١. قرآن كريم.
٢. ابن اثير، علي، *الكامل في التاريخ*، بيروت، دار صادر و دار بيروت، ١٣٨٥ق.
٣. ابن تغري بردي، يوسف، *النجوم الزاهرة في ملوك مصر والقاهرة*، قاهره، وزارة الثقافة و الارشاد القومي، دار الكتب، بي.تا.
٤. ابن حبان، محمد بن حبان، *الثقات*، حيدرآباد، دائرة المعارف العثمانية، ١٣٩٣ق/١٩٧٣م.
٥. همو، *المجروحين من المحدثين والضعفاء والمتروكين*، تحقيق محمود إبراهيم زايد، حلب، دار الوعي، ١٣٩٦ق.
٦. همو، *مشاهير علماء الأمصار وأعلام فقهاء الأقطار*، تحقيق مرزوق علي إبراهيم، منصوره، دار الوفاء، ١٤١١ق/١٩٩١م.
٧. ابن حجر، أحمد بن علي، *الإصابة في تمييز الصحابة*، تحقيق الشيخ عادل أحمد عبد الموجود، الشيخ علي محمد معوض، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٥ق.
٨. همو؛ *لسان الميزان*، بيروت، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ١٣٩٠ق.
٩. ابن حمزه حسيني، محمد بن علي، *الإكمال في ذكر من له رواية في مسند الإمام أحمد من الرجال سوى من ذكر في تهذيب الكمال*، تحقيق عبد المعطى امين قلجى، كراتشى، منشورات جامعة الدراسات الإسلامية، بي.تا.
١٠. ابن حنبل، احمد، *العلل و معرفة الرجال*، تحقيق وصى الله بن محمود عباس، بيروت، المكتب الاسلامي، رياض، دارالخاني، ١٤٠٨ق/١٩٨٨م.
١١. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، *ديوان المبتدأ و ...*، تحقيق خليل شحادة، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٨ق/١٩٨٨م.
١٢. ابن دريد، محمد بن حسن، *جمهرة اللغة*، تحقيق رمزي منير بعلبكي، بيروت، دارالعلم للملايين، ١٩٨٧-١٩٨٨م.
١٣. ابن رسته، احمد بن عمر، *المجلد السابع من كتاب الاعلاق النفيسة*، به كوشش م. ي. دخويه، ليدن، بريل، ١٨٩١م.
١٤. ابن سعد، محمد، *الطبقات الكبرى*، تحقيق محمد عبد القادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٠ق/١٩٩٠م.
١٥. ابن سيده، علي بن اسماعيل، *المحكم و المحيط الاعظم*، تحقيق عبدالحميد هنداوى، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٢١ق/٢٠٠٠م.
١٦. همو، *المخصص*، تحقيق خليل إبراهيم جفال، بيروت، دار إحياء التراث العربى، ١٤١٧ق/١٩٩٦م.

١٧. ابن عبد ربه، احمد بن محمد، *العقد الفريد*، تحقيق مفيد محمد قميحة، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٠٤ق/١٩٨٤م.
١٨. ابن عدى، عبدالله، *الكامل فى ضعفاء الرجال*، تحقيق سهيل زكار، قراءة وتدقيق، يحيى مختار غزاوى، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٩ق/١٩٨٨م.
١٩. ابن عساکر، على بن حسن، *تاريخ مدينة دمشق*، تحقيق على شيرى، بيروت، دارالفكر، ١٤١٥ق/١٩٩٥م.
٢٠. ابن فارس، احمد، *معجم مقاييس اللغة*، تحقيق عبد السلام محمد هارون، بيروت، دارالفكر، ١٣٩٩ق/١٩٧٩م.
٢١. ابن قتيبه، عبدالله بن مسلم، *المعارف*، تحقيق ثروت عكاشة، قاهره، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٩٩٢م.
٢٢. همو، *عيون الاخبار*، تحقيق يوسف على طويل، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٨ق/١٩٩٨م.
٢٣. ابن كثير، اسماعيل بن عمر، *البداية و النهاية*، بيروت، دارالفكر، ١٤٠٧ق/١٩٨٦م.
٢٤. ابن منظور، محمد بن مكرم، *لسان العرب*، تصحيح احمد فارس صاحب الجوائب، بيروت، دار الفكر - دار صادر، ١٤١٤ق.
٢٥. ابن نديم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، تحقيق رضا تجدد، تهران، بى نا، ١٣٥١.
٢٦. ابو عبيد، قاسم بن سلام، *فضائل القرآن*، تحقيق مروان العطية، محسن خرابه و وفاء تقى الدين، بيروت/دمشق، دار ابن كثير، ١٤١٥ق/١٩٩٥م.
٢٧. ابوالفرج اصفهاني، *محاضرات الادباء ومحاورات الشعراء*، بيروت، شركة دار الأرقم بن أبى الأرقم، ١٤٢٠ق.
٢٨. ابو نعيم، احمد بن عبدالله، *حلية الأولياء وطبقات الأصفياء*، مصر، السعادة، ١٣٩٤ق/١٩٧٤م.
٢٩. ازهرى، محمد بن احمد، *تهذيب اللغة*، تحقيق محمد عوض مرعب، بيروت، دار إحياء التراث العربى، ٢٠٠١م.
٣٠. افطسى طرابلسى، محمد بن محمد، *المجموع اللبيب*، تحقيق يحيى وهيب الجبورى، بيروت، دار الغرب الإسلامى، ١٤٢٥ق.
٣١. بخارى، محمد بن اسماعيل، *التاريخ الصغير*، تحقيق محمود إبراهيم زايد، بيروت، دار المعرفة، ١٤٠٦ق/١٩٨٦م.
٣٢. همو، *التاريخ الكبير*، حيدر آباد، دائرة المعارف العثمانية، بى تا.
٣٣. بيرونى، ابوريحان، *تحقيق ما للهند*، تحقيق على صفا، بيروت، عالم الكتب، ١٤٠٣ق/١٩٨٣م.
٣٤. بيهقى، احمد بن حسين، *السنن الكبرى*، تحقيق محمد عبد القادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢٤ق/٢٠٠٣م.

٣٥. ثعالي، عبدالملك بن محمد، *كتاب غرر السير*، تحقيق سهيل زكار، بيروت، دارالفكر، ١٩٩٦م.
٣٦. همو، *ثمار القلوب في المضاف والمنسوب*، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، قاهره، دار المعارف، بي تا.
٣٧. همو، *لطائف المعارف*، تحقيق دي يونگ، ليدن، بريل، ١٨٦٧م.
٣٨. جاحظ، عمرو بن بحر، *التبصرة بالتجارة ...*، تحقيق حسن حسني عبد الوهاب، قاهره، مكتبة الخانجي، ١٤١٤ق/١٩٩٤م.
٣٩. همو، *الحيوان*، تحقيق محمد باسل عيون السود، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٢٤ق/٢٠٠٣م.
٤٠. همو، «رسالة الجد والهزل»، *الرسائل الادبية*، تحقيق على ابوملحم، بيروت، دار ومكتبة الهلال، ٢٠٠٢م.
٤١. جوهرى، *الصحاح*، تحقيق احمد عبد الغفور العطار، بيروت، دارالعلم للملايين، ١٤٠٧ق/١٩٨٧م.
٤٢. خطيب بغدادى، احمد بن على، *الجامع لأخلاق الراوى وآداب السامع*، تحقيق محمود الطحان، رياض، مكتبة المعارف، ١٤٠٣ق/١٩٨٣م.
٤٣. خليفة بن خياط، *تاريخ خليفة بن خياط*، تحقيق سهيل زكار، بيروت، دار الفكر، بي تا.
٤٤. خوارزمى، محمد بن عباس، *مفيد العلوم و مفيد الهموم*، بيروت، المكتبة العصرية، ١٤١٨ق.
٤٥. ذهبى، محمد بن احمد، *تاريخ الاسلام و وفيات المشاهير و الأعلام*، تحقيق عمر عبد السلام تدمرى، بيروت، دار الكتاب العربى، ١٤١٣ق/١٩٩٣م.
٤٦. همو، *سير أعلام النبلاء*، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٠٥ق/١٩٨٥م.
٤٧. رافعى، عبد الكريم بن محمد، *التدوين فى أخبار قزوين*، تحقيق عزيز الله عطاردى، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤٠٨ق/١٩٨٧م.
٤٨. زامباور، ادوارد، *نسب نامه خلفا و شهرياران و سير تاريخى حوادث اسلام*، ترجمه و تحشيه محمد جواد مشكور، تهران، خيام، ١٣٥٦.
٤٩. زمخشري، محمود بن عمر، *اساس البلاغة*، تحقيق محمد باسل عيون السود، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٩ق/١٩٩٨م.
٥٠. سجستاني، عبدالله بن سليمان، *كتاب المصاحف*، تحقيق محمد بن عبده، قاهره، الفاروق الحديثة، ١٤٢٣ق/٢٠٠٢م.
٥١. سعيد، خيرالله، *وراقو بغداد فى العصر العباسى*، رياض، مركز الملك فيصل للدراسات والبحوث الاسلامية، ١٤٢١ق/٢٠٠٠م.

۵۲. شاکر، هالة، *الورق والوراقون فى العصر العباسى*، [قاهره]، عين للدراسات والبحوث الانسانية والاجتماعية، ۱۴۲۴ق / ۲۰۰۴م.
۵۳. شريف رضى، محمد بن حسين، *نهج البلاغة*، تصحيح قيس بهجت عطار، قم، دارالرافد للمطبوعات، ۱۴۳۱ق / ۲۰۱۰م.
۵۴. صاحب بن عباد، اسماعيل بن عباس، *المحيط فى اللغة*، تحقيق محمد حسن آل ياسين، بيروت، عالم الكتب، ۱۴۱۴ق.
۵۵. صنعانى، عبدالرزاق بن همام، *المصنف*، تحقيق حبيب الرحمن الأعظمى، بيروت، المكتب الإسلامى، ۱۴۰۳ق.
۵۶. طبرى، محمد بن جرير، *تاريخ الأمم والملوك*، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم، بيروت، دار التراث، ۱۳۸۷ق / ۱۹۶۷م.
۵۷. همو، *المنتخب من كتاب ذيل المذيل*، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم، بيروت، دار التراث، ۱۳۸۷ق / ۱۹۶۷م.
۵۸. طوسى، محمد بن حسن، *تهذيب الأحكام*، تحقيق وتعليق السيد حسن الموسوى الخراسان، تهران، دارالكتب الاسلامية، ۱۳۶۵.
۵۹. فراهيدى، خليل بن احمد، *كتاب العين*، تحقيق الدكتور مهدى المخزومى و الدكتور إبراهيم السامرائى، بيروت، دار و مكتبة الهلال، بى تا.
۶۰. فسوى، يعقوب بن سفيان، *المعرفة والتاريخ*، تحقيق اكرم ضياء العمرى، بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۱ق / ۱۹۸۱م.
۶۱. قارى، لطف الله، *الوراقة والوراقون فى التاريخ الاسلامى*، رياض، دارالرفاعى، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م.
۶۲. كلينى، محمد بن يعقوب، *الكافى*، تحقيق على اكبر غفارى، تهران، دارالكتب الاسلامية، ۱۳۶۷.
۶۳. مرسى، محمد منير، *التربية الإسلامية أصولها وتطورها فى البلاد العربية*، بيروت، عالم الكتب، ۱۴۲۵ق / ۲۰۰۵.
۶۴. مزى، يوسف بن عبدالرحمن، *تهذيب الكمال فى اسماء الرجال*، تحقيق بشار عواد معروف، بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۶ق / ۱۹۸۰م.
۶۵. مشكور، محمد جواد، *فرهنگ تطبیقى زبان عربى با زبانهاى سامى و ایرانى*، تهران، بنياد فرهنگ ایران، بى تا.
۶۶. مغلطای، علاء الدين مغلطای بن قليچ، *إكمال تهذيب الكمال فى أسماء الرجال*، تحقيق أبى عبد الرحمن أبى محمد عادل بن محمد و أسامة بن إبراهيم، قاهرة، الفاروق الحديثة، ۱۴۲۲ق / ۲۰۰۱م.

٦٧. باقوت حموی، *ارشاد الاریب الی معرفة الادیب (معجم الادیب)*، تحقیق احسان عباس، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ١٤١٤ق/١٩٩٣م.
68. Atiyeh, George N. (Ed.), *The Book in the Islamic World, the Written Word and Communication in the Middle East*, Albany, State University of New York Press, 1995.
69. Bloom, Jonathan M., *Paper before Print: The History and Impact of Paper in the Islamic World*, Yale University Press, Newhaven, 2001.
70. Needham, Joseph, *Science and Civilisation in China, Introductory Orientations*, Cambridge, Cambridge University Press, 1954.
71. Tsien, Tsuen-Hsui, *Paper and Printing. Science and Civilisation in China*. Ed. Joseph Needham, Cambridge, Cambridge University Press, 1985.
72. Temple, Robert, *The Genius of China: 3000 Years of Science, Discovery and Innovation*, London, Andre Deutsch, 2007.